

## چیستی علوم اجتماعی

محمد کاظم کریمی\*

### چکیده

مسئله اصلی این نوشتار، چیستی علوم اجتماعی است که خود ذاتاً پرسشی فلسفی است و مبانی و پیش فرض‌های این علوم را پس از مدت زمان نسبتاً زیادی که از استقرار آنها در جامعه بشری سپری شده است، مورد بررسی قرار می‌دهد. برای این منظور سعی گردید با استفاده از روش توصیف و تحلیل، به مهم‌ترین مشخصه‌های این علوم، زمینه‌ها و شرایط پیدایش آنها اشاره و ضمن بیان و نقد منابع کسب معرفت در این علوم، به مبانی معرفتی و آسیب‌های مترتب بر به کارگیری آنها در جامعه اسلامی پرداخته شود. در پایان، به سبب دغدغه دیندارانه نسبت به نحوه جریان این علوم در جامعه اسلامی، هم‌نوا با تلاش‌هایی که در زمینه اسلامی‌سازی علوم انسانی در کشور به وجود آمده است، به مخاطرات این علوم اشاره و راه کارهای برون رفت از بن‌بست‌های آن بر اساس مبانی اندیشه اسلامی یادآوری خواهد شد.

### کلیدواژه‌ها

علوم اجتماعی، پارادایم، مبانی معرفتی، فلسفه اجتماعی، علوم اجتماعی اسلامی.

## مقدمه

علوم اجتماعی، علمی هستند که موضوع آنها مطالعه کنش‌ها، پدیده‌ها و وقایع اجتماعی است. این علوم شامل گستره وسیعی از دانش‌ها مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، علوم سیاسی، اقتصاد، مردم‌شناسی، ارتباطات اجتماعی، مطالعات فرهنگی و اجتماعی هستند و برای کسب آگاهی از پدیده‌ها و کنش‌های اعضای جامعه از روش‌های مختلف تفسیری، تبیینی، انتقادی و غیر آن بهره می‌گیرند (تریگ، ۱۳۸۴: ۱۱ و ۱۲ و گروه مؤلفان، ۱۳۹۱: ۱۳۰).

توجه به علم اجتماعی از زمانی ضرورت یافت که بشر احساس کرد اموری در بیرون از وجود افراد و بدون خواست آنها وجود دارد که دارای هستی معینی هستند و هستی آنها - هر چند به اختیار افراد نیست اما - دارای تأثیرگذاری بر حیات و رفتار افراد است و روابطی ضروری از آنها مشتق می‌شود. بر این اساس، در هر جامعه، دسته معینی از پدیده‌ها و رویدادها وجود دارد که اوصاف‌شان با اوصافی که علوم دیگر مطالعه می‌کنند، کاملاً فرق دارد. این پدیده‌ها و واقعیت‌ها «امور» یا «وقایع اجتماعی» نامیده می‌شوند و مطالعه خصوصیات آنها به عهده علوم اجتماعی است (دورکیم، ۱۳۶۸: ۱۲).

نقطه عطف علوم اجتماعی، پیشرفت‌های پدیدآمده در زمینه علوم طبیعی و زیستی طی قرن‌های هفده و هجده میلادی و کامیابی دانشمندان در غلبه بر عوامل و موانع طبیعی با استفاده از روش‌های شناخته شده علمی است که در نتیجه آن، اندیشمندان اجتماعی به تکاپوی بهره‌گیری از روش‌های این علوم برای شناخت موضوعات اجتماعی و پاسخ‌گویی به معضلات برآمده از صنعتی شدن جامعه افتادند. هسته اولیه شکل‌گیری این علوم، رویکردی است که با عنوان «مکتب پوزیتیویسم» شناخته شده است و علوم اجتماعی را به‌عنوان علمی که مرجعیت روش‌های علوم طبیعی را پذیرفته و آنها را برای شناخت و تحلیل موضوعات اجتماعی و پاسخ‌گویی به مسائل آن کارآمد می‌داند (بلیکی، ۱۳۹۱: ۷۱). اما در برابر این رویکرد، موضع «مکتب تفسیری» است که بر تمایز این دو حوزه اصرار ورزید و پدیده‌های اجتماعی را متمایز از پدیده‌های طبیعت ارزیابی کرد و به‌طور طبیعی روش مطالعه متفاوتی نیز خواهند داشت (همان: ۱۰۴). مجموع این دو دیدگاه و به‌دنبال آن نقدهایی که بر هر یک از آنها وارد شد، زمینه را برای شکل‌گیری علوم اجتماعی به‌عنوان

دانش مطالعه پدیده‌ها و وقایع اجتماعی آماده کرد و این علوم را در منظومه علوم انسانی قرار داد.

با این توصیف، از آنجا که این علوم بر اساس مبانی فکری جامعه غربی رشد یافته‌اند و به کارگیری آنها در جوامع اسلامی دارای محدودیت‌ها و آسیب‌هایی است، شناخت و تحلیل پیشینه، مبانی، رویکردها، زمینه‌ها و جریان‌های حاکم بر شکل‌گیری آنها امری پراهمیت است. در این نوشته، تلاش شده تا با معرفی ماهیت این علوم، عوامل و زمینه‌هایی که در شکل‌گیری آنها نقش داشته‌اند، ارائه و مبانی معرفتی‌شان نیز مورد بازخوانی و توجه دوباره قرار گیرد.

### ترکیب علوم اجتماعی

مفاهیمی نظیر علم اجتماعی، رفتار اجتماعی، مدیریت اجتماعی، کنش اجتماعی، فقه اجتماعی، فلسفه اجتماعی، سیاست اجتماعی، مسأله اجتماعی، جهان اجتماعی و نظایر آن، چه نوع مفاهیم ترکیبی هستند؟ آیا ترکیب وصفی هستند یا ترکیب اضافی؟ ترکیب اضافی آن است که نقطه ثقل و موضوع، مضاف‌الیه است و می‌خواهیم به سبب رابطه اضافی، توجه‌مان را به مضاف نشان دهیم. در ترکیب‌های وصفی به عکس، توجه روی موصوف است و به کمک رابطه وصفی، این توجه نشان داده می‌شود.<sup>۱</sup>

با این توضیح، می‌خواهیم بینیم واژه‌های ترکیبی فوق از کدام دسته هستند؛ آیا جزء دوم مبناست یا جزء اول؟ بر اساس اصول و قواعد دستور فارسی، کلمه «اجتماع» اسم است و حرف «ی» برای نسبت به کار می‌رود. ترکیب حرف «ی» با اسم به شکل‌گیری «صفت» منجر می‌گردد و صفت برای توصیف اسم به کار می‌رود. بنابراین، تردیدی در این که این ترکیب، ترکیب وصفی است، وجود ندارد. اما پرسشی که مطرح می‌شود این است که معیار و ملاک در توصیف علم به «اجتماعی» چیست؟ آیا علم اجتماعی یعنی علمی که از صفت اجتماعی بودن برخوردار است و صفت اجتماعی به خود گرفته است یا علمی است

۱. لازم به یادآوری است، فروکاست ترکیب «علوم اجتماعی» به «علم اجتماعی»، به هیچ‌وجه ناظر به مباحث مربوط به وحدت یا کثرت علوم نیست.

که متعلق و برای اجتماع است و بر شرایط و اقتضائات جامعه تأثیر می‌گذارد؟ با توصیف علم به اجتماعی، دو فرض برای آن متصور است: فرض اول معیار توصیف، تأثیرپذیری علم از اجتماع است؛ یعنی علم خصوصیت اجتماعی به خود گرفته است و شرایط و اقتضائات جامعه بر او اثر گذاشته و براساس انتظارات جامعه عمل می‌کند. اما در فرض دوم، معیار توصیف، تأثیرگذاری علم بر اجتماع است؛ یعنی اجتماع متأثر از اقتضائات علمی است و علم مبنای و روش‌هایش را بر جامعه تحمیل می‌کند.

### رویکردهای علوم اجتماعی

تشخیص هر چیز به وجود آن است و تجلی عینی علوم اجتماعی به‌عنوان یک حوزه دانشی، نتیجه نظریات مختلف اجتماعی است که طی دو قرن گذشته عمر این دانش، توسط صاحب‌نظران ارائه شده و در قالب دیدگاه‌ها و مکاتب فکری مختلف ظهور یافته‌اند. برای شناخت ماهیت علوم اجتماعی، لازم است معرفی جامعی از علوم اجتماعی و رشته‌های ذیل آن حاصل گردد و نسبت به ارائه دسته‌بندی‌های کلی از آراء و اندیشه‌های مربوط به آنها اقدام و نقش اندیشمندان و نظریه‌پردازان در ایجاد این اندیشه‌ها و نیز روش‌های معتبر دستیابی به اطلاعات مشخص شود تا امکان تحلیل و بررسی آنها میسر گردد. منظور از علوم اجتماعی در این گفتار، علمی است که بنیان اصلی آنها در غرب شکل گرفته است و با همان قالب در دیگر جوامع - و از جمله جامعه ما - به کار گرفته شده‌اند.

هر چند تلاش‌هایی برای صورت‌بندی دیدگاه‌ها و مکاتب علوم اجتماعی صورت پذیرفته است، مانند الگوی پارادایمی ریتزر مبنی بر دسته‌بندی نظریات اجتماعی ذیل سه پارادایم «واقعیت اجتماعی»، «تعریف اجتماعی» و «رفتار اجتماعی» (ریتزر، ۱۳۷۷: ۶۳۴)، یا تقسیم جامعه‌شناسی به دو انگاره توسط فریدریکس شامل «انگاره نظام» و «انگاره کشمکش» (همان: ۶۳۲)، یا انگاره‌های «نظام بسته»، «نظام گسسته» و «نظام باز» که از سوی آیزنشتاد و کورلارو (همان: ۶۳۳) ارائه شده است. همچنین ایون شِرت<sup>۱</sup> در فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای سنت‌های تحلیل جامعه در غرب را شامل دو رویکرد اصلی «آمریکایی -

1. Yvoone Sherratt

انگلیسی» و «اروپایی» به‌شمار آورده است. رویکرد اروپایی که از آن به «علوم اجتماعی قاره‌ای» یاد می‌شود، شامل سه حوزه هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی است. وجه تمایز این دو رویکرد در علم محوربودن اولی و انسان محوربودن دومی است (شرت، ۱۳۸۷: ۳۰۹).

با وجود این، هر یک از این دیدگاه‌ها دارای نقاط قوت و ضعف خاص خود است و هیچ کدام وافی به مقصود نیست و در ارائه تصویری واقع‌بینانه و جامع از نظریات و مکاتب اجتماعی، قرین توفیق نبوده‌اند. از این‌رو، به نظر رسید الگوی تقسیم رویکردها و دیدگاه‌های علوم اجتماعی به سه پارادایم اثباتی، تفسیری و انتقادی (ایمان، ۱۳۹۰: ۱۸) هرچند ممکن است تا حدودی شائبه فروکاست علم به روش از آن برداشت شود اما به جهت دایره اشمال آن، شاید وجه جمع معقول‌تری برای معرفی درون‌مایه‌های این علوم باشد. در این‌جا، با بیان ویژگی‌های این پارادایم‌ها، به گزینه‌های اصلی ذیل هر یک شامل: مبنای فکری صاحب‌نظران، روش‌شناسی و حوزه‌های اصلی به‌صورت گزارشی اشاره می‌شود.

**پارادایم اثباتی؛** معتقد به کسب معرفت معتبر بر اساس تجربه حسی است که از طریق نظریاتی که به کمک روش‌های علمی تولید و آزمون می‌شوند، به دست می‌آید. این پارادایم با نفی هرگونه ارزش روش‌شناختی متافیزیکی، به‌صورت گسترده‌ای در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است. توسعه اثبات‌گرایی و امدار کوشش اگوست کنت (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) جامعه‌شناس فرانسوی است که مؤسس جامعه‌شناسی نیز شناخته می‌شود. امیل دورکیم (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷) نیز در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی، نوعی از اثبات‌گرایی را ارائه داده است که اثری کلیدی در تحقیقات اثبات‌گرایانه است (بلیکی، ۱۳۹۱: ۷۳ و ۷۸).

بر اساس تفکر اثبات‌گرایی، علم ذاتاً بی‌طرف است و در مقام هواداری از هیچ‌گونه کنش اجتماعی نیست و به‌طور کلی می‌توان ارزش‌های انسانی را از کار علمی دور نگه داشت. از نظر آنان تنها یک روش علمی قابل کاربرد به همه رشته‌های تحقیقی است و علوم فیزیکی به‌عنوان معیار دقت و قطعیت برای همه رشته‌ها در نظر گرفته می‌شود (ریتزر، ۱۳۷۷: ۲۰۰) شرط لازم پیشرفت علمی در جامعه، تقید نظری و علمی به علم اثباتی است و هر روشی برای کسب علم باید محدود به رویکردهای حسی، استقرایی و تجربی شود. روش‌شناسی حاکم بر نظریات اثبات‌گرا، کمی‌گرایانه است و بر اساس آن محقق به‌دنبال

داده‌های کمی دقیق است و برای این منظور از آزمایش، پیمایش و علم آمار در تحقیق علمی استفاده می‌کند. تأکید محقق کمی گرا بر اندازه‌گیری‌های صحیح و دقیق از ابعاد و خصوصیات پدیده مورد مطالعه است تا بتواند فرضیاتی را که ارائه نموده، آزمون تجربی کند (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۰: ۵۹).

بنابراین پارادایم اثباتی به‌لحاظ مبنای فکری چون ذاتاً محافظه‌کار است به حفظ ثبات و تعادل در جامعه نظر دارد و توان رویارویی با نظام موجود را ندارد (ریتزر، ۱۳۷۷: ۱۸ و ۲۰۱ و بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۲۹) و به‌لحاظ روش‌شناسی بر مطالعه پدیده‌های اجتماعی بر اساس الگوی پدیده‌های فیزیکی و زیستی اصرار دارد. از این‌رو، با استفاده از روش‌های کمی و تجربی و به کمک تبیین، نسبت به کشف قوانین و روابط علی و کارکردی میان پدیده‌ها به‌منظور پیش‌بینی وقایع و رویدادها مبادرت می‌ورزد.

**علوم اجتماعی تفسیری؛** ریشه در تفکر ویلهلم دیلتای<sup>۱</sup> (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) و ماکس وبر (۱۸۶۴ - ۱۹۲۰) دارد. دیلتای، معتقد است انسان ضمن مشاهده اشیا به آنها معنا می‌دهد. او ضمن رد عناصر پیشینی کانت، مدعی است کل دستاوردهای عقل، حاصل تجربه و دارای شأن تاریخی است. از نظر او، عقل خزان‌دار تاریخ است و هر چه دارد از تاریخ است. دیلتای همچنین برخلاف آگوست کنت، میان روش علوم انسانی و علوم طبیعی تمایز قائل است و معتقد است بنیاد علوم انسانی بر فهم (تفهم) است. از این‌رو، به جای توصیف در علوم طبیعی، در علوم انسانی تأویل (هرمنوتیک) مطرح است و علوم انسانی، علوم تأویلی (هرمنوتیکی) هستند (دیلتای، ۱۳۸۸: ۲۲ - ۲۳).

ماکس وبر نیز متأثر از هرمنوتیک آلمانی بود و در اندیشیدن به آن، از نوشته‌های دیلتای تأثیر پذیرفت و اتخاذ «رویکرد مبتنی بر فهم» در تحلیل‌های اجتماعی، متأثر از اندیشه او بوده است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۳). وی با طرح «کنش اجتماعی معنادار» و متمایل به هدف که سازنده واقعیت اجتماعی است، واقعیت را ذهنی و معنادار معرفی کرده است. از این نگاه، واقعیت خارج از انسان نیست، بلکه در ذهن و آگاهی اوست و از طریق تعامل بین کنش‌گران ساخته شده و مورد تفسیر قرار می‌گیرد و محقق به‌دنبال فهم معنایی است

1. Wilhelm Dilthey.

که مردم به دنیای اجتماعی خود می‌دهند که این امر از طریق فهم همدلانه یا مشارکتی قابل دستیابی است (ایمان، ۱۳۹۰: ۶۱ - ۶۲).

به‌هرروی، پارادایم تفسیری درصدد فهم حقایق زندگی اجتماعی از طریق ارائه تصویری روشن از فضای فکری حاکم بر یک موقعیت است. انسان‌ها متفاوت از موضوعات فیزیکی هستند و جهان اجتماعی با معانی و مقاصد عاملان خردورز ساخته می‌شود و به همین سبب، بر فهم معنا به کمک روش‌های اکتشافی تأکید دارد.

**پارادایم انتقادی:** در مقایسه با اثبات‌گرایی و تفسیر‌گرایی، نگاه متفاوتی به جهان اجتماعی دارد و هرچند جهان اجتماعی را متفاوت از جهان طبیعی می‌بیند، اما اصل مشاهده و قاعده‌مندی نظام اجتماعی را نفی نمی‌کند؛ اگرچه از این امر در خدمت تغییر و تحولات به جای اصالت نظم اثبات‌گرایی استفاده می‌کند. به‌طور کلی، این پارادایم به دنبال جلب نکات مثبت دو پارادایم دیگر و رفع نکات منفی آنهاست و به همین سبب، با رد قوانین عام علمی برای تحلیل کنش‌های انسانی، سعی در ترکیب قوانین تفریدی با قوانین عام اثبات‌گرایی و اراده آزاد تفسیری با جبریت اثبات‌گرایی دارند. این پارادایم دست‌کم از دو منظر «نظریه انتقادی» و «رنالیسم انتقادی» قابل بررسی است.

«نظریه انتقادی» در علوم اجتماعی ریشه در دیدگاه‌های «مارکس»، «فروید»<sup>۱</sup>، «آدورنو»<sup>۲</sup>، «اریک فروم»<sup>۳</sup> و «مارکوزه»<sup>۴</sup> دارد. از دیدگاه آنان، اثبات‌گرایی جهان اجتماعی را بسان فراگرد طبیعی می‌نگرد و کنش‌گران را تا حد موجودات منفعل و تحت‌تأثیر نیروهای طبیعی پایین می‌کشاند و به این سبب، باعث شده تا تحولات اجتماعی و اصالت پروسه‌های تاریخی که با مشارکت مردم ساخته می‌شوند، در علوم اجتماعی اثباتی تبیین واقع‌بینانه نشوند. از طرفی در علوم اجتماعی تفسیری نیز به دلایل ذهنی و نسبی بودن، تمام دیدگاه‌های مردم یکسان در نظر گرفته می‌شود، در حالی که دیدگاه برخی طبقات مردم در راستای تغییر و تحولات اجتماعی مهم‌تر است. بنابراین، نظریه پردازان انتقادی ترجیح

1. ferud

2. Adorno

3. Erick Fromm

4. Herbert Marcuse

می دهند که بر فعالیت انسانی و نیز شیوه‌های تأثیر گذاری این فعالیت‌ها بر ساختارهای اجتماعی گسترده‌تر تأکید کنند (ریترز، ۱۳۷۷: ۲۰۱ و ایمان، ۱۳۹۰: ۶۹-۷۰).

«رنالیسم انتقادی» که ریشه در دیدگاه‌های «روی بسکار»<sup>۱</sup> و «آندرو سائر»<sup>۲</sup> دارد، در مواجهه با دو جریان رقیب فوق، ظهور کرده است و معتقد است علم اجتماعی نمی‌تواند پیش فرض‌های فلسفی را نادیده انگارد؛ زیرا آنها برای تعیین کردن کانون توجه خود سودمندند. جهان دارای ضرورت است و موضوعات اعم از طبیعی و اجتماعی الزاماً برخوردار از نیروهای علیّی یا شیوه‌های عمل و قابلیت‌های خاص‌اند (تریگ، ۱۳۸۴: ۳۵۱ و سایر، ۱۳۸۸: ۶). بر اساس این دیدگاه، هرچند انتخاب‌های فردی مهم‌اند اما این انتخاب‌ها باید در یک زمینه اجتماعی از پیش موجود انجام شود. اگر واقعیت کنونی به طور کامل به وسیله ما پدید نیامده باشد، مطمئناً به وسیله آدمیان پدید آمده است. سازوکارهای آن برای ما بیگانه نیست و بنابراین از کنترل ما خارج نخواهد بود. به این ترتیب، ساختارهای جامعه، غالباً واقعی‌اند، ولی امر انتخاب فردی نیز این گونه است و هرچند «جامعه» علت رفتار نیست، اما می‌تواند برخی رفتارها را آسان‌تر یا پرهزینه‌تر کند (همان: ۳۵۳).

رنالیست‌ها در انتقاد به دو پارادایم مذکور بر مفهوم «ضرورت» تأکید می‌ورزند که بر پایه آن موضوعات اعم از طبیعی و اجتماعی، ضرورتاً دارای قابلیت علیّی هستند و در ترکیب با عوامل بیرونی توان ایجاد حوادث را دارند.<sup>۳</sup> از این‌رو، نظم و قاعده‌مندی میان حوادث و رویدادهای عالم، همیشه مستلزم وجود رابطه علیّی نیست، بلکه وجود رابطه علیّی میان پدیده‌ها و اشیاء مستلزم دو نوع رابطه درونی و بیرونی است و آن چه اثبات‌گرایان نسبت به نظام‌مندی و قاعده‌مندی بین پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی ادعا می‌کنند، مربوط به رابطه بیرونی است و از وجود رابطه درونی غفلت شده است و اکتفا به تحقیقات و

1. Roy Bhaskar

2. Andrew

۳. برای مثال نیروی احتراق، درون باروت وجود دارد اما احتراق آن نیازمند عواملی چون جرقه، فشار یک دکمه یا هوای خشک است. بنابراین اگر منفجر نشد به دلیل نبود قوه احتراق نیست، بلکه شرایط به گونه‌ای نیست که در ترکیب با آن منجر به احتراق گردد (سائر، ۱۳۸۸: ۱۴).



تکنیک‌های آماری برای اثبات مدعا نیز بیانگر رابطه بین متغیرها در همین سطح بیرونی است (سایر، ۱۳۸۸: ۱۳).

به هر روی، پارادایم انتقادی به لحاظ مبنای فکری به دنبال گسترش فهم و آگاهی است و برای این منظور بر گذر از سطوح ظاهری واقعیت و کسب معرفت از لایه‌های زیرین واقعیت اصرار دارد تا قدرت تشخیص درست مردم را افزایش دهد. به لحاظ روش‌شناسی نیز بر ایجاد تحول به جای ثبات با استفاده از روش‌های کیفی مانند تحقیق اقدامی، تحلیل گفتمان و تحقیق مقایسه‌ای - تاریخی تأکید می‌ورزد.

#### مختصات پارادایم‌های اصلی علوم اجتماعی<sup>۱</sup>

پارادایم	اثباتی	تفسیری	انتقادی
موضوع			
مبنای فکری	<ul style="list-style-type: none"> <li>مشابهت پدیده‌های اجتماعی با پدیده‌های زیستی.</li> <li>کشف روابط علی</li> <li>میان پدیده‌ها.</li> <li>تأکید بر حفظ ثبات و تعادل نظام</li> <li>حاکمیت ساختار</li> <li>اجتماعی بر رفتار و کنش فردی انسان.</li> <li>تفوق علم بر سایر حوزه‌های فرهنگی.</li> <li>نفی هر گونه حقیقت متافیزیکی.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>تمایز جهان اجتماعی از جهان طبیعی و به تبع آن تمایز علوم انسانی از علوم تجربی.</li> <li>محدودیت گزاره‌های علمی به شرایط و زمان خاص.</li> <li>معنادار بودن کنش انسانی.</li> <li>خلق و بازتولید حیات اجتماعی به وسیله کنش آگاهانه مردم.</li> <li>اصالت انسان</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>اهمیت آگاهی انسان به دلیل ماهیت اجتماعی آن.</li> <li>جهان اجتماعی دارای موجودیت عینی و رای</li> <li>آگاهی فردی است اما ساخت اجتماعی با کنش جمعی انسان‌ها قابل تغییر است.</li> <li>معرفت علمی از طریق روابط غیر تجربی که بنیان جهان اجتماعی را می‌سازد، امکان‌پذیر است.</li> <li>وظیفه علم،</li> </ul>

۱. در تهیه جدول از منابع ذیل بهره گرفته شده است: (ایمان، ۱۳۹۰: ۶۰-۷۰؛ ریتزر، ۱۳۷۷: ۱۹۹-۲۱۰ و بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۲-۲۰۰).

پاراادایم / موضوع	اثباتی	تفسیری	انتقادی
	<ul style="list-style-type: none"> <li>- کسب معرفت علمی از طریق تجربه حسی.</li> <li>- تقلیل انسان و ویژگی‌های او به عدد و رقم.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- درون‌فهمی و اصالت معنا.</li> <li>- اتکا بر دانش عامه.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- آشکارسازی مکانیزم‌های غیرقابل مشاهده است که رفتار مردم تحت آنها اداره می‌شود.</li> <li>- جهان اجتماعی باید در کلیت آن درک شود، چون همه اجزای این جهان به هم مرتبط و تحت تأثیر یکدیگر است.</li> <li>- تأکید بر تحول و تغییر.</li> <li>- کاذب بودن دانش عامه.</li> <li>- نابرابری اجتماعی.</li> <li>- تضاد منافع اعضای جامعه.</li> </ul>
صاحب‌نظران	<ul style="list-style-type: none"> <li>کنت، اسپنسر، مورگان، دورکیم، پارسنز، مرتون، هومنز.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>دیلتای، ماکس وبر، هوسرل، هایدگر، گادامر، شوتس، بلومر، مید، کولی، گافمن، گارفینگل، دریدا، ریکور.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>مارکس، زیمل، آدرنو، مارکوزه، فروم، دارن‌دورف، گرامشی، کوزر، هابرماس، فوکو، بسکار، بنتون، سایر، کرایب، تریگ.</li> </ul>
روش‌شناسی	<ul style="list-style-type: none"> <li>- کسب معرفت معتبر از طریق توسعه فرضیاتی که با مشاهدات تجربی آزمون می‌شوند.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- خلق واقعیت اجتماعی به وسیله مردم و طی زندگی روزمره.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- ارتقای نوع نگاه به روش در علوم اجتماعی از تکنیک‌های آماری و روش‌های پیمایشی، به فهم همدلانه یا</li> </ul>

انتقادی	تفسیری	اثباتی	پارادایم / موضوع
<p>مفهوم سازی و نظریه پردازی</p> <p>توسعه مدل های نظری (مفهومی) از ساخت های پنهان و فرایندها در جامعه</p> <p>مطالعات تطبیقی - تاریخی.</p> <p>تبیین دیالکتیکی.</p> <p>ارتباط وثیق میان روش، موضوع و هدف تحقیق.</p> <p>مشاهده مشارکتی، مصاحبه غیر مستقیم و تحقیق اقدامی.</p>	<p>مشارکتی از پدیده های اجتماعی</p> <p>مشاهده مشارکتی و مصاحبه غیر ساخت مند</p> <p>کیفیت گرایی</p> <p>تحقیقات اکتشافی</p>	<p>امکان اندازه گیری و کمی سازی رفتار انسان</p> <p>به لحاظ عینی و آماری</p> <p>تأکید بر بی طرفی و عینیت گرایی در فرایند تحقیق.</p> <p>تأکید بر تفکر منطقی و مشاهده سیستماتیک</p> <p>تأکید بر گردآوری اطلاعات تجربی عینی به کمک روش های پرسش نامه، مصاحبه ساخت مند، آزمایش و مشاهده غیر مشارکتی.</p>	
<p>مکتب تضاد</p> <p>مارکسیسم (مارکسیسم ساختاری، مارکسیسم هگلی، مارکسیسم جدید، مارکسیسم تاریخی)</p> <p>نظریه انتقادی</p> <p>رنالیسم انتقادی</p> <p>فمینیسم</p> <p>روانکاوی رادیکال</p> <p>پسا ساختار گرایی</p>	<p>مکتب تفهیمی</p> <p>هرمنوتیک</p> <p>کنش متقابل نمادی</p> <p>پدیدارشناسی</p> <p>روش شناسی مردمی</p> <p>زبان شناسی اجتماعی</p>	<p>اثبات گرایی</p> <p>اثبات گرایی منطقی</p> <p>کارکرد گرایی</p> <p>ساختار گرایی</p> <p>کارکرد گرایی ساختی</p> <p>رفتار گرایی</p> <p>نظریه مبادله</p>	<p>مکاتب و حوزه ها</p>

## ماهیت علوم اجتماعی

هر علمی دارای مجموعه‌ای از مفاهیم پایه است که مباحث آن بر محور آن‌ها سامان می‌یابد. مفاهیم پایه، مفاهیم اساسی هستند که هویت دانش را شکل می‌دهند و در تمام یا بیشتر بخش‌های علم، به‌ویژه در ساختار و صورت‌بندی آن بیشترین نقش را دارند. این مفاهیم معمولاً از بیرون علم اخذ می‌شوند و شناخت ماهیت علم بستگی تام به فهم درست و ارتباط معنایی میان آنها دارد. بر این اساس، مفاهیم «جامعه»، «گروه»، «سنت»، «معرفت»، «کنش»، «ارزش»، «هنجار»، «عقلانیت»، «نظریه»، از مفاهیم پایه در علوم اجتماعی به‌شمار می‌روند و برای شناخت نظرگاه علوم اجتماعی نقش محوری دارند.

نگاه به رفتار و اعمال گذشتگان، نقد روش‌های گذشته و هر آن چه از گذشتگان به یادگار مانده و در بیشتر موارد مبنا و چارچوب کنش اعضای جامعه را تعیین می‌کند، شامل فرهنگ، باورها، آیین‌ها و مانند آن، در موضوع «سنت» قابل بحث است که علوم اجتماعی توجه ویژه‌ای به این مباحث دارد.

چگونگی حصول «معرفت» و منابع دسترسی به آن از موضوعات اساسی علوم اجتماعی است و بسته به نوع منبعی که برای کسب شناخت مورد توجه قرار می‌گیرد، معرفت ویژه آن تولید خواهد شد. در یک تقسیم کلی، ادراکات انسانی به چهار دسته تقسیم می‌شود: ۱. احساس ۲. تخیل ۳. توهم ۴. تعقل (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۳۷).

احساس؛ کسب شناخت از طریق مبادی و قوای حسی است و الزاماً در حصول آن یکی از حواس دخالت دارد. تخیل؛ حفظ صورت خیالی اشیاء بعد از غایب شدن آن‌ها از حواس است. مانند درک مفهوم سوزش به خاطر برخورد بدن با منبع حرارت در گذشته. توهم؛ کسب شناخت در امور جزئی بدون سابقه حضور ابزار حسی است. مانند وحشت از حیوان درنده بدون سابقه دیدن آن در گذشته. در هر یک این سه، انسان با حیوان مشترک است. تعقل؛ درک معانی کلی اعم از وقایع حال و آینده و فراتر از گنجایش احساس، تخیل و توهم است و این مختص انسان است و حیوان از آن بهره‌ای ندارد (همان: ۳۳۷ - ۳۳۸).

بدیهی است، یافته‌های ما متعلق به هر کدام از این شناخت‌ها باشد، نوع متعلق آن متفاوت خواهد بود. بر مبنای قرائت پوزیتیویستی از علوم اجتماعی که قرائت غالب نیز هست، علوم اجتماعی درصدد است تا «احساس» را اصلی‌ترین منبع حصول معرفت

اجتماعی قلمداد کند و متعلق آن را نیز امری علمی به‌شمار آورند و علم‌بودن علوم اجتماعی را از همین زاویه پی می‌گیرند. بخش‌هایی از این علوم، محصول «تعقل» است؛ هر چند تلقی غالب از مفهوم عقل در مغرب‌زمین، عقل ابزاری است. از جمله حساب‌گری و کنترل دقیق، جست‌وجوی راهکار برای حل مسئله، پیش‌بینی وقوع حوادث و تحولات، تبیین‌های علمی برای وقوع پدیده‌ها، انتخاب گزینه‌های برتر و نظایر آن از مصادیق بهره‌گیری از روش عقلی در تحلیل‌های اجتماعی است.

به‌طور طبیعی بخش‌هایی از این معارف را باید محصول «توهم» دانست. در واقع، آنچه امروزه در جامعه غربی علم پنداشته می‌شود، با نگاه دقیق‌تر، متأثر از وهمیات موجود در این جوامع است که ساخته قوه وهمیه انسانی و شامل گزاره‌ها و اعتقادات کاذبی است که برخلاف ادراک تصدیقی عقل پذیرفته می‌شوند. خودبرتربینی، فهم خود را فهم برتر دانستن، به جای دیگران تصمیم‌گرفتن، تحلیل خود را بر دیگران تعمیم‌دادن و نظایر آن از مصادیق حاکمیت توهم است که نمونه‌های آن در اندیشه صاحب‌نظران غرب رواج دارد. شبیه نسخه‌ای که مارکس برای سیر تاریخی جوامع نوشته است و تمام جوامع را تحت یک سیر تاریخی شامل کمون اولیه، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیستی قرار داده است، یا آنچه دورکیم در صور ابتدایی حیات دینی با تمسک به تحلیل مردم‌شناسان از توتمیسم (دین ابتدایی جامعه استرالیا)، خاستگاه دین را جامعه دانسته که همه مناسک و شعائر آن دارای کارکرد اجتماعی هستند و هدف از آن‌ها تقویت روح همبستگی میان اعضای جامعه است و یا چیزی که ماکس وبر از نمونه‌های اقتدار مشتمل بر اقتدار سنتی، کاریزماتیک و عقلانی به جوامع گوناگون معرفی کرده است (لالمان، ۱۳۹۴: ۱۳۶، ۲۶۶ و ۳۲۲).

به همین سبب، برایان فی می‌گوید: «تاریخ علوم اجتماعی پر از تلاش‌هایی است که ظاهراً علمی، اما در واقع کاملاً ایدئولوژیک هستند. این علوم استعداد بسیاری دارند که از سوی فعالان عرصه سیاسی و اجتماعی به‌عنوان پشتوانه طرح و برنامه‌های‌شان مورد استفاده قرار گیرند» (فی، ۱۳۸۳: ۲۸۵-۲۸۶). برای نمونه، سوءاستفاده از آزمون‌های ضریب هوشی در روان‌شناسی، تاریخ‌نگاری کمونیستی، بحث خلقت در انسان‌شناسی باستان، جامعه‌شناسی نژادپرست متکی به تجربه آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، قوم‌شناسی افراد بومی که به‌وسیله نویسندگان امپریالیسم نوشته شده‌اند، از نمونه‌هایی هستند که علوم اجتماعی در آن‌ها از

ارزش‌های خاص حمایت کرده‌اند؛ حتی اگر در مسیر رسیدن به هدف، حقیقت را زیر پا گذاشته باشند (همان: ۲۸۵) یا آن‌چه دانشمندان علوم اجتماعی شوروی سابق غالباً می‌گفتند حقیقت چیزی است که منافع طبقه کارگر را - آن‌چنان که به‌وسیله حزب کمونیست تعیین می‌شود - تقویت کند (همان: ۲۸۶) یا هایدن وایت<sup>۱</sup> در مورد نگرش صهیونیستی هولوکاست می‌نویسد: «صحت دیدگاه او به‌عنوان یک تفسیر تاریخی، دقیقاً عبارت است از اثربخشی این دیدگاه در توجیه طیف کلی سیاست‌های اسرائیلی...» (همان: ۲۸۶).

و نیز میشل فوکو اظهار می‌کند که جریان مسلط علوم اجتماعی، سلاحی است در زرادخانه دیوان‌سالاران که به‌وسیله آن سوژه‌های خود را به‌هنجار می‌کنند. از نظر او، آن چه حقیقت خوانده می‌شود، چیزی است که به‌وسیله آن، قدرت پایه‌گذاری شده و در کل جامعه پخش می‌شود (همان).

به همین جهت، می‌توان ثابت کرد که برای رسیدن به آگاهی‌های اجتماعی، علاوه بر منابع مذکور، منابع دیگر نیز در شکل‌گیری دانش‌های اجتماعی مؤثرند و اگر جایگاه و منزلت این منابع به درستی تبیین شوند، ما را در فهم بهتر این علوم و نشان دادن آنها در جایگاه درست‌شان یاری خواهند رساند و از همین جاست که توجه به رویکرد اسلامی در علوم اجتماعی ضرورت پیدا می‌کند.

### مبانی علوم اجتماعی

مبانی علوم اجتماعی همانند مبانی هر علم دیگری عبارت‌اند از بنیان‌های نظری و معرفتی که شکل‌دهنده فکر و اندیشه اجتماعی هستند. مبانی هر علم، متأثر از منابع آن هستند و بسته به نوع منبع، مبانی علوم مختلف خواهد بود. با لحاظ این نکته، می‌توان مبانی علوم اجتماعی را بر پایه شش مبنای هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، روش‌شناسی، ارزش‌شناسی و غایت‌شناسی مورد مطالعه و بررسی قرار داد. طبعاً محدود کردن مبانی به شاخه‌های شش‌گانه در اینجا بر اساس استقرا است و برهان عقلی برای انحصار بر این تعداد وجود ندارد (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱: ۸۷).

1. Hayden White

### هستی‌شناسی

هستی‌شناسی<sup>۱</sup>، نوع نگاه و رویکرد ما به عالم هستی و اجزا و عناصر آن است (بلیکی، ۹۱: ۶۳). منظور از هستی‌شناسی علوم اجتماعی در این جا نوع نگاه، برداشت و منظر این علوم به جهان هستی و اشیا و موجودات آن است و از این رو، بسته به نوع هستی‌شناسی آنها، نوع معرفت و شناختی که توسط آنها تولید می‌شود، متفاوت خواهد بود. به لحاظ هستی‌شناختی، علوم اجتماعی دارای دو وجه برجسته است که موجب تمایز و منحصر به فرد بودن آن است:

**الف) تلقی از حقیقت و واقعیت:** حقیقت و واقعیت در علوم اجتماعی تفسیری، ترکیبی از معانی است که بر ساخته اجتماع‌اند و با توافق جمعی به دست می‌آید (تریگ، ۱۳۸۴: ۵۵ و بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۵) و یا آن چیزی است که جامعه علمی آن را به عنوان حقیقت می‌پذیرد و منوط و وابسته به گروه دانشمندان و جامعه آنهاست (گروه مؤلفان، ۱۳۹۱: ۵۴) در علوم اجتماعی اثباتی نیز واقعیت تنها آن بخش از وقایع و رویدادهای مشاهده‌پذیر جهان است که قابل تجربه حسی باشند (بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۳) به این ترتیب، واقعیت نه مبتنی بر نظام باورها، که خود سازنده نظام باورهاست (تریگ، ۱۳۸۴: ۵۳).

دور از انتظار نیست که ریشه‌های این تفکرات را در اندیشه‌های کانت فیلسوف آلمانی قرن هیجدهم پی‌جو باشیم. کانت از نفس الامر به «شیء فی نفسه»<sup>۲</sup> تعبیر می‌کرد و آن را دور از دسترس بشر و فراتر از صورت‌های زمانی و مکانی می‌دانست. او هر چند وجود واقعیت فی نفسه را به عنوان بنیان ناپیدای جهان محسوس ضروری می‌پنداشت، اما از نظر او شناخت‌ناپذیر است و لذا علم را چیزی جز توصیف پدیدار یا نمود اشیا نمی‌دانست (استیس، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۷-۵۸). حال آن که طبق آموزه‌های حکمت اسلامی، حقیقت و واقعیت به معنی واقع و نفس الامر است. «نفس الامر»، ثبوت عامی است که شامل ثبوت وجود، ثبوت ماهیت و ثبوت مفاهیم اعتباری می‌گردد و ملاک صدق قضایا، مطابقت با آن است (طباطبایی، ۱۴۱۴: ۲۰).

1. Ontology

2. numena

به هر روی، میان واقع گرایی فلسفی و واقع گرایی اجتماعی تفاوت است. استدلال واقع گرایانه یا کلی گرایانه فلسفی مبتنی بر این یقین است که ذهن انسان قادر به ادراک تصورات دقیقی است که در واقعیت وجود دارند و دارای اعتبار سرمدی و زیربنای نظم عالم اند و در نتیجه دانش حقیقی را بدون اتکا به هیچ منبع دیگری برای انسانها تضمین می کند (گولد و کولب، ۱۳۸۴: ۸۸۶). اما واقع گرایی اجتماعی، دیدگاهی است که کلیت‌هایی چون دولت، جامعه، فرهنگ، گروه‌ها، نهادها، روابط، فرایندها و مانند آن را چیزی غیر یا برتر و بالاتر از افرادی که آنها را اداره می کنند یا رفتارهایی که این کلیت‌ها را متجلی می سازند، می داند (همان: ۸۸۶). به این سبب، دورکیم واقعیت‌های اجتماعی را شامل روش‌های عمل، تفکر و احساس دانسته که نسبت به فرد جنبه بیرونی داشته و به این دلیل که از قدرت و فشار برخوردارند، اعمال و رفتار فرد را کنترل می کنند (دورکیم، ۱۳۶۸: ۱۲).

بدین سان، اگر فلسفه حقیقت را در آسمان می جوید، علوم اجتماعی به جست‌وجوی آن در زمین اهتمام می ورزد که توسط خود انسانها ساخته و پرداخته می شود. واقعیت در این نگاه شامل موجودات ملموس و دست‌یافتنی از قبیل اشیاء، ابزار، محیط و طبیعت و یا مخلوق ذهن و آگاهی انسان است و تلاش برای کشف، تفسیر و تعمیم نتایج آن، بارزترین ویژگی علوم اجتماعی در دوره معاصر است. به‌طور طبیعی پیامد چنین تلقی از واقعیت و حقیقت، نادیده گرفتن نفس‌الامر و باطن عالم است که دسترسی به آن مستلزم در اختیار داشتن معیارها و ابزارهایی فراتر از عالم طبیعت است و بارزترین ارمغان این بی‌توجهی و چشم‌پوشی، قطع رابطه دین و دنیا در مهد شکل‌گیری این علوم بوده است.

**ب. ثبات و تغییر:** مسأله ثبات و تغییر عالم از مسائل اساسی در تفکر بشری است که همواره ذهن اندیشمندان را به خود مشغول ساخته است. آیا وجه غالب عالم بر ثبات و یکنواختی است یا سراسر عالم را تغییر و جنب‌وجوش فراگرفته است، زمینه اختلاف نظر و طرح دیدگاه‌های مختلف میان اندیشمندان در طول تاریخ تفکر بشری بوده است. آیا اساس عالم بر نظم و ثبات است یا وجود نظم، امری فرعی است و اساس عالم بر تغییر و عدم ثبات است؟ هر کدام از این دیدگاه‌ها در طول تاریخ طرفدارانی نیز داشته است.

هرچند اکثر اندیشمندان به وجود ثبات در عالم تأکید ورزیده‌اند و تغییرات آن را ناچیز و غیرقابل اعتنا تلقی کرده‌اند، ولی بودند کسانی که عدم ثبات در عالم را برجسته دانسته و



آن را وجه غالب عالم ذکر کرده‌اند. از جمله هراکلیت یا هراکلیتوس<sup>۱</sup> فیلسوف قرن‌های پنجم و ششم پیش از میلاد از قدیمی‌ترین کسانی است که بر وجود حرکت و تغییر در جهان تأکید ورزیده و تضاد میان موجودات را عامل و منشأ حرکت آن‌ها می‌دانست و معتقد بود کشمکش میان اضداد، باعث هماهنگی اجزای عالم خواهد بود. مثال معروف او «رودخانه» است، از نظر او یک نفر نمی‌تواند دوبار در یک رودخانه شنا کند، چون در مرتبه دوم، نه آن رودخانه، رودخانه قبلی و نه آن آدم، آدم قبلی است (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۹-۵۹) به عکس، «پارمنیدس» تغییر را در عالم ظاهری می‌دانست و در پشت ظاهر به حقیقتی پایدار معتقد بود (مصاحب، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۹۲۴).

امپدکلس<sup>۲</sup> (انباذقلس) (۴۳۲ - ۴۹۵ ق.م) از دیگر فیلسوفان قدیم که بنیاد عالم را بر تغییر و تضاد می‌انگاشت، عقیده داشت که بین عناصر چهارگانه (آب، خاک، هوا، آتش) دو نیروی اصلی متضاد وجود دارد و از کنش و واکنش آن‌دو، جهان شکل می‌گیرد. این دو نیروی متضاد را «مهر» و «کین» می‌نامید و معتقد بود آفرینش، کار «مهر» و زوال و تباهی، کار «کین» است. او تغییرات عالم را غیرهدفمند و در نتیجه تصادف می‌دانست و به این سبب، «مهر و کین» به‌طور متناوب جانشین هم می‌شوند (شریف، ۱۳۶۲: ۱۱۵-۱۱۷).

از فیلسوفان جدید، گئورگ هگل - فیلسوف آلمانی - پیشتاز فلسفه تضاد به‌شمار می‌رود. او به کمک مثلث معروف «تز، آنتی‌تز و سنتز»، پیدایش و سازش تضاد در امور عالم را تفسیر کرد و آن را با مفهوم دیالکتیک هم‌آغوش و دیالکتیک جدید را پایه‌گذاری کرد. از نظر وی، دیالکتیک، چیزی بیش از سازش تضاد در ذهن و در وجود اشیاء نیست (مطهری، ج ۱۳: ۱۵۸).

خروجی این‌گونه مباحث، شکل‌گیری دو طیف مختلف از اندیشمندان اجتماعی پیرامون اندیشه ثبات و تغییر در عالم بود؛ به گونه‌ای که دیدگاه‌های وفاق یا تعادل، حول اندیشه ثبات و دیدگاه‌های تضاد پیرامون اندیشه تغییر صف‌آرایی کردند و هر یک، امور و وقایع اجتماعی را ناظر به این رویکردها مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند. اندیشه وفاق،

1. Herakleitos

2. Impede Kells

جامعه را همچون موجود زنده‌ای تصور می‌کند که اجزای آن دارای ارتباط و تعامل سازنده و هماهنگ هستند و یکدیگر را در تحقق اهداف و حفظ و بقای جامعه و وضع موجود آن یاری می‌رسانند. از این منظر، تغییرات در ارکان و اجزای جامعه غیرضروری و آهنگ آن کند خواهد بود. به عکس، اندیشه تضاد، اعضای جامعه را دارای منافع متفاوت و نابرابر در نظر می‌گیرد که هر یک برای رسیدن به منافع خود تلاش می‌کنند و چون تأمین این منافع از راه‌های مسالمت‌آمیز برای همگان امکان‌پذیر نیست، وجود تعارض و کشمکش میان بخش‌های مختلف جامعه ضرورت پیدا می‌کند. از این‌رو، گروه‌ها و طبقات اجتماعی از طریق تعارض و ستیز، تحقق اهداف و منافع خود را جست‌وجو می‌کنند و به این سبب، تغییرات، جهشی و جزء جدایی‌ناپذیر حیات اجتماعی خواهند بود (ریترز، ۱۳۷۷: ۱۱۸).

### معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی<sup>۱</sup>، نوع شناخت ما از جهان هستی و امکان حصول و میزان اعتبار و درستی آن است (بلیکی، ۱۳۹۱: ۴۰). به‌لحاظ معرفت‌شناسی، علوم اجتماعی بر دو عنصر اصلی مبتنی است:

**الف. تفاوت میان عین و ذهن:** «ذهن» یا سوژه<sup>۲</sup>، دنیای درون انسان است. آنچه از آمال و آرزوها، اهداف و آرمان‌ها، خواسته‌ها، تمنیات و تعلقات فکری و روحی، باورها و ارزش‌ها و اموری از این قبیل که در وجود هر انسانی قرار داده شده است، در برگیرنده «ذهن» انسان است و به وجود او قوام و هویت می‌بخشد. در مقابل، «عین» یا ابژه<sup>۳</sup>، هر چیزی چیزی است که بیرون از وجود انسان ساخته و پرداخته شده و در عالم خارج، ظهور و بروز دارد. طبیعت، محیط، انسان‌ها، دانش‌ها، مهارت‌ها، فضاها، ابزار، امکانات و اموری از این قبیل که نموده‌های بیرونی حیات انسانی هستند، «عین» به‌شمار می‌روند.

تلاش برای منطبق ساختن هر چه بیشتر ذهن با عین از دستاوردهای اصلی معرفتی علوم

1. Epistemology

2. Subject

3. Object

اجتماعی در دوره معاصر به‌شمار می‌رود. بدیهی است این معرفت‌شناسی، گاه یک معرفت‌شناسی پوزیتیویستی است، گاه معرفت‌شناسی تفسیری است و گاه نیز معرفت‌شناسی انتقادی است.

ترکیب این بُعد معرفت‌شناسی با آن بعد هستی‌شناسی در علوم اجتماعی، به شکل‌گیری نحله فکری «عینیت‌گرایی» در مقابل ذهنیت‌گرایی انجامیده است. «عینیت‌گرایی» را می‌توان به‌عنوان تزی معرفتی کرد که می‌گوید واقعیت به خودی خود و مستقل از ذهن موجود است و به همان شکل که هست، قابل فهم است» (فی، ۱۳۸۳: ۲۸۷) توجه به عینیت از آن جا ضرورت پیدا کرد که عالمان اجتماعی دغدغه در اختیار داشتن معیاری برای مطابقت اطلاعات به دست آمده از طریق این علوم را داشتند تا برداشت‌های شخصی و اغراض سیاسی افراد به‌عنوان کار علمی درباره جامعه و کارکرد انسان‌ها مطرح نشود (همان).

به این ترتیب، «عین» هم دارای وجود مستقل و جدا از «ذهن» قابل تصور است و هم با ابزار و امکانات در اختیار انسان قابل فهم است و مهم‌تر آن‌که، این فهم، فهم برتر نیز هست و ذهن می‌بایست خود را با آن منطبق سازد و از این‌جا نحله‌ای به وجود آمد که تنها شناخت معتبر را معرفت علمی و مسیر دسترسی به آن را نیز حس و تجربه دانسته‌اند.

**ب. میزان واقع‌نمایی شناخت:** از نگاه بخش‌هایی از علوم اجتماعی به‌ویژه علوم اجتماعی تفسیری، شناخت واقعیت اشیاء و موجودات به سبب محدودیت توان بشری امکان‌پذیر نیست و هر کس به اندازه فهم و توان خود می‌تواند برداشتی از واقعیت داشته باشد. این برداشت نسبت به افراد، زمان، مکان، و سایر عناصر دخیل می‌تواند متفاوت باشد. فهم یک عالم از یک موضوع، با فهم یک عامی متفاوت است. فهم یک شهری با فهم یک روستایی متفاوت خواهد بود. فهم یک ثروتمند از یک موضوع با فهم یک فقیر تفاوت خواهد داشت. میزان و نوع فهم در یک محیط پرتنش با محیط آرام و بدون تنش متفاوت است. در شرایط هیجانی و شرایط عادی، نوع فهم انسان‌ها تفاوت دارد (ریترز، ۱۳۷۷: ۲۷۵ و ۲۸۳).

به هر صورت، فهم تابعی است از وضعیت محیطی، رفتاری، جسمی و دیگر فاکتورهای تأثیرگذار در این امر؛ و از دل چنین فضایی، «نسبیت‌گرایی» ظهور پیدا کرده است.

نسبیت گرایی از یک سو؛ معتقد است فهم یکسان وجود ندارد و هر کس با توجه به شرایطش می تواند دارای فهم خاص خود باشد و شرایط اجتماعی، سیاسی، محیطی، فیزیولوژی فرد بر نحوه شناخت او مؤثرند. آنچه بر پیامبر در جامعه عربستان نازل شد، خاص آن جامعه بود و اگر پیامبر در جامعه آمریکا بود، نوع تعلیمات و آموزه‌هایش فرق می کرد. رسیدن به گُنه و واقعیت اشیا و موجودات امکان پذیر نیست و ما تنها برداشت خودمان از واقع را عرضه می کنیم و از سوی دیگر، معتقد است ملاک و معیاری برای تشخیص درستی یا نادرستی یک فهم و شناخت نیز وجود ندارد. از این رو، فهم هر کس برای خودش معتبر است و نمی توان کسی را به خاطر فهمش مورد سؤال قرار داد یا فهم او را غلط دانست و به این ترتیب، معرفت شناسی علوم اجتماعی بر نسبیت فهم و شناخت بنیان نهاده شده است (تریگ، ۱۳۸۴: ۵۴ و مطهری، ج ۱۳: ۴۴۹).

### انسان شناسی<sup>۱</sup>

انسان شناسی، نوع نگاه ما به انسان و شرایط وجودی او است. آیا انسان موجودی صاحب اراده و مختار است یا تابع جبر محیط و شرایط اجتماعی خود است؟ آیا انسان، خالق محیط خود است و می تواند آن را به کنترل خود درآورد یا خود عنصری منفعل و کنترل شده توسط دیگر عناصر محیط پیرامون است؟ آیا انسان، خلیفه الله و نماینده خداوند در زمین است و زندگی و مرگش دارای هدف و غایت است یا فاقد هر گونه غایت و هدف در نظر گرفته می شود؟

در علوم اجتماعی، امور عالم دایرمدار نیاز و خواست انسان است و انسان برای رسیدن به خواست خود می تواند هر نوع تصرفی در عالم اِعمال دارد و آن را به خدمت گیرد. بدیهی است این دخل و تصرف نیز متوجه تأمین نیازهای مادی انسان است و توجه به دیگر ابعاد وجودی انسان و نیازهای واقعی او موضوعیت نمی یابد.

اما در علوم اجتماعی به نقش انسان به گونه دیگر نیز نگریسته می شود؛ آیا هر یک از افراد انسانی به صورت مستقل در سرنوشت جامعه خود و تغییر و تحولات آن دخالت دارند

1. philosophical anthropology

یا این که به صورت مجموعی، تأثیر گذارند و به نقش تک‌تک اعضا توجه نمی‌شود؟ به سخن دیگر، آیا افراد انسانی، دارای هویت و شخصیت مستقل هستند و هر یک به صورت جداگانه و به عنوان عضوی از جامعه در ایجاد وقایع و پدیده‌های اجتماعی دارای نقش و تأثیر هستند یا این که به عکس، افراد به تنهایی دارای شخصیت مستقل نیستند بلکه شخصیت آن‌ها ذیل تشکیلاتی وسیع‌تر به نام «جامعه» شکل می‌گیرد و این جامعه است که به سبب برخورداری از ساختار معین، به افراد هویت می‌بخشد و افراد بدون جامعه از هیچ گونه واقعیتی برخوردار نیستند و آنچه در عرصه بیرونی اتفاق می‌افتد، حاصل و برونداد جامعه است که بر افراد تحمیل می‌شود و افراد چه بخواهند و چه نخواهند باید با آن هم‌رنگی داشته و آن را پذیرا باشند و مقاومت در برابر آن، واکنش جامعه را به همراه خواهد داشت (ریترز، ۱۳۷۷: ۱۳۰، ۱۳۷ و ۱۵۳).

از این جهت، علوم اجتماعی با دو رویکرد فرد‌گرا و جمع‌گرا (جامعه‌گرا) به تحلیل و مطالعه پدیده‌ها و وقایع اجتماعی پرداخته‌اند. این رویکردها ناظر به میزان تأثیر و نقش فرد یا جامعه در بروز تحولات در جامعه است. بر اساس رویکرد فرد‌گرایی<sup>۱</sup>، جامعه به خودی‌خود دارای هویت مستقل و وجود خارجی نیست بلکه محور تغییرات و تحولات جامعه، فرد انسان‌هاست. در برابر آن، رویکرد جمع‌گرا<sup>۲</sup> یا جامعه‌گرا، بر محوریت جامعه به عنوان یک کلیت که بر چگونگی رفتار و تفکر افراد دارای تأثیرگذاری است، تأکید می‌ورزد و فرد را جدای از جامعه دارای وجود مستقل و تأثیرگذار نمی‌داند (شایان‌مهر، ۱۳۸۵، ج ۵: ۳۹۵؛ کوزر، ۱۳۸۳: ۱۹۱-۱۹۶ و تریگ، ۱۳۸۴: ۹۱).

گرچه این رویکرد به شکل فوق، امروزه در میان اندیشمندان اجتماعی طرفدار کمتری دارد و اغلب آنها در تحلیل‌های خود به نوعی به نقش و تأثیر هر دوی فرد و جامعه اذعان دارند و تحت عنوان عاملیت و ساختار سهم هر یک را به صورت معجزا در شکل‌گیری تغییر و تحولات جامعه در نظر می‌گیرند و معتقدند گرچه ساختار می‌تواند کنش فرد را تحت الزام خود درآورد، اما افراد در قالب همین ساختار می‌توانند اعمالی را انجام دهند که بدون

1. Individualism

2. collectivism

آن نمی‌توانستند و لذا ساختار هرچند الزام‌آور است، اما از عنصر توانایی بخشی نیز بی‌بهره نیست (ریترز، ۱۳۷۷: ۷۰۵). با وجود این، این رویکرد مبنای شکل‌گیری مکاتب مختلفی در جامعه‌شناسی بوده است و رویکردهای ابتدایی در علوم اجتماعی، به شکل غیرقابل‌انکاری از این تقسیم‌بندی تأثیر پذیرفته‌اند. به‌ویژه آثار و پیامدهای آن در حیات اجتماعی و سیاسی به شکل بارزی مشهود است و شکل‌گیری حکومت‌ها و تفکرات لیبرالی در جامعه غربی به دلیل حاکمیت نوعی فردگرایی مفرط، و در برابر، شکل‌گیری تفکرات فاشیستی و سوسیالیستی به دلیل توجه افراطی به جمع و جامعه بوده است.

### روش‌شناسی<sup>۱</sup>

روش‌شناسی، شناخت و تحلیل روش‌های دست‌یابی و تولید دانش است. به بیان دیگر، روش‌شناسی عبارت است از تحلیل و ارزیابی شیوه‌های انجام پژوهش از حیث قابلیت که در فراهم‌آوردن شناخت معینی به عهده دارند (گولد و کولب، ۱۳۸۴: ۴۶۸). از این جهت روش‌شناسی با روش متفاوت است. روش، در واقع مسیری است که جهت حرکت عالم برای رسیدن به دانش را تعیین می‌کند، اما روش‌شناسی بررسی و تحلیل روش‌های به‌کار گرفته شده توسط عالم است و لذا روش‌شناسی نسبت به روش، پسینی و از عناصر فلسفه علم است (پارسانیا، ۱۳۸۳: ۱۰).

به‌لحاظ روش‌شناسی، دست‌کم سه رویکرد روش‌شناختی در علوم اجتماعی قابل تفکیک است. «روش‌شناسی اثباتی»؛ بر الگو قراردادن علوم طبیعی و مشاهدات و سنجش‌های بی‌طرفانه به‌عنوان مبنای تولید نظریه و کسب شناخت علمی تأکید دارد و وجود نظریه برای تولید فرضیات اجتناب‌ناپذیر است. جهان بیرون از ذهن و مستقل از توصیفات ما وجود دارد و اطلاعات مورد نیاز برای شکل‌گیری دانش به کمک استقرا شکل می‌گیرد. این رویکرد، ضمن تمایز گزاره‌های علمی و هنجاری، بر وجود رابطه علی میان پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی و نقش و کارکرد خاص آن‌ها در جامعه اصرار دارد (فلیک، ۱۳۸۷: ۸۶ و تریگ، ۱۳۸۴: ۷۴-۷۵).

«روش‌شناسی تفسیری»؛ موضوعات اجتماعی را از موضوعات طبیعی متمایز می‌داند و به جای جست‌وجوی علل، بر فهم معنای کنش کنشگران تأکید دارد. آدمیان بر مبنای معنایی که پدیده‌ها برای‌شان دارند با آنها رفتار می‌کنند و معنای پدیده‌ها از تعامل اجتماعی فرد با دیگر کنشگران نشئت می‌گیرد و توسط فرایند تفسیری اصلاح و به کار گرفته می‌شوند (فلیک، همان: ۷۴ و ایمان، همان: ۶۹).

«روش‌شناسی انتقادی»؛ با ملاحظه زمینه اجتماعی وقوع پدیده‌ها و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر، به نقد درونی و تحلیل تعارضات موجود در جامعه توجه نشان می‌دهد. هیچ‌یک از اجزای سازنده زندگی اجتماعی را نباید جدا از اجزای دیگر بررسی کرد بلکه باید به روابط متقابل سطوح گوناگون واقعیت اجتماعی پرداخت. به این سبب، پای‌بندی به جهان واقعی و تأکید بر رابطه میان عوامل ذهنی و عینی از ویژگی‌های روش‌شناختی این رویکرد است (تریگ، ۱۳۸۴: ۳۵۲ و ریتر، ۱۳۷۷: ۲۰۸ - ۲۰۹).

### ویژگی‌های روش‌شناختی علوم اجتماعی

تبین و پیش‌بینی	←	اثبات‌گرایی
فهم و تأویل	←	تفسیر‌گرایی
نقد درونی	←	انتقادی

### ارزش‌شناسی<sup>۱</sup>

ارزش‌شناسی، تلاش برای تعیین اعتبار ارزش‌ها و ملاک ارزش تلقی کردن آنهاست. چرا بعضی امور و اشیاء نزد انسان‌ها مطلوب و مرغوب واقع می‌شوند؟ علم، حاوی چه نوع ارزش‌هایی است و چرا ارزش‌های آن مطلوب انسان‌ها واقع می‌شود؟ جایگاه ارزش‌ها در علوم اجتماعی چیست؟ آیا ارزش‌ها برآمده از نیازهای مادی اعضای جامعه هستند یا از منزلت ماورایی برخوردارند؟

1. Axiology

به لحاظ ارزش شناختی، علوم اجتماعی بر بی طرفی ارزشی در تبیین های علمی خود تأکید دارند. به جهت نقش مهم ارزش ها در زندگی اجتماعی انسان ها، علوم اجتماعی نمی توانند نسبت به اهمیت آنها بی توجه باشند. از این رو، ضمن اذعان به نقش اساسی آنها در حیات اجتماعی بشر، بر تمایز مقام «هست» از «باید» تأکید می ورزند. آنچه برای جامعه شناس در مقام توصیف، کشف یا تبیین پدیده ها اهمیت دارد، توجه به هستی آنهاست و از قضاوت ارزشی درباره آنها پرهیز می کند. اندیشمندان اجتماعی بر این باورند که این نگاه در مطالعات و تحقیقات اجتماعی سبب می شود تا واقعیت اشیاء آن گونه که هستند، شناسایی و مطالعه شود و از دخالت احساسات، عواطف، دانسته های پیشین و به طور کلی از دخالت ایستارهای ذهنی محقق در مطالعه پدیده ها پرهیز گردد.

### غایت شناسی<sup>۱</sup>

غایت، چیزی است که وجود شیئی برای آن است و غایت شناسی مشعر به این واقعیت است که جهان، مجموعه ای از روابط بین غایات و وسایل است و شناخت این غایات به شناخت مطلوب تر اجزای عالم مدد می رساند. همه علوم دارای فایده و غرضی هستند که همان کمال جامعه و انسان است. به لحاظ غایت شناسی، علوم اجتماعی در صد تبیین و تفسیر پدیده های اجتماعی هستند. هدف از تبیین در علوم اجتماعی کشف نظام و ایجاد روابط ساختاری میان پدیده هاست. این تبیین، گاه یک تبیین علی است که هدف از آن تعلیل وقوع پدیده ها و بیان چیستی آنهاست (علت موجد) و گاه یک تبیین کارکردی است که هدف از آن، تحلیل نقش و کارکرد یک پدیده اجتماعی در ساختار کلی جامعه است (علت مبقیه). به هر روی، دست یابی به ساخت اجتماعی مناسب برای تحقق نظم مطلوب و سازگاری اجتماعی و دست یابی به نظریه، به منظور تبیین نظم و پیش بینی رفتارهای گوناگون اعضای جامعه را باید به عنوان غایت علوم اجتماعی تلقی کرد.

1. Teleology



### فلسفه اجتماعی اسلام

اشاره به ماهیت و ویژگی‌های علوم اجتماعی موجود و بیان کاستی‌های آن ایجاب می‌کند تا فضایی برای معرفی گزینه‌های جایگزین در نظر گرفته شود. به این منظور، باید توجه کرد که نگاه اسلامی به این علوم به عنوان الگوی مطلوب حیات اجتماعی آدمیان چگونه است و چه پیشنهادهایی برای حل معضلات مورد ابتلای این علوم در نظر گرفته است.

در نگاه اسلام، خلق و تدبیر عالم هستی و هدایت موجودات برای رسیدن به کمال به دست خداوند است: «ربنا الذی اعطی کل شیئی خلقه ثم هدی»، (طه: ۵۰) که برای آگاه‌ساختن مردم، پیامبران را - که رسولان بیرونی هستند - فرستاده است «و لقد بعثنا فی کل امه رسولاً أن اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت» (نحل: ۳۶) و در وجود انسان‌ها قوه عاقله که رسول درونی است؛ قرار داده است تا قدرت تشخیص داشته باشند و خوب و بد را از هم تمیز دهند و برای بهره‌گیری صحیح از آن، راه خیر و شر را بر آن‌ها روشن ساخت؛ «و هدیناه النجدین» (بلد: ۱۰) با وجود این، او را دارای اختیار آفرید و ناپاکی و پرهیزکاری را به نفس او الهام کرد؛ «فألهمها فجورها و تقویها»، (شمس: ۸) و در انتخاب هر یک مخیرش ساخت؛ «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»، (انسان: ۳) و به سبب نوع انتخاب خود، تفاوت وجودی می‌یابند.

از نظر اسلام، انسان‌ها برای رسیدن به کمال خلق شده‌اند و برای رسیدن به آن باید تلاش کنند و این کمال از طریق حضور در جامعه و اجتماع تحقق پیدا می‌کند. علاوه بر این، در وجود آنها، نیازهایی قرار داده شده است، تا انگیزه کافی برای رسیدن به کمال - که از طریق اجتماعی شدن تحقق می‌یابد - را داشته باشند و به سوی آن حرکت کنند و اجتماع جایی است که افراد در رفع نیازمندی‌هایشان به همدیگر کمک می‌کنند (شیرازی، ۱۴۲۰: ۶۲۷) و برای بقا و دوام اجتماع، وجود قانون مورد توافق همگان که به عدالت رفتار کند، ضروری است و این قانون، شرع مقدس است؛ زیرا به مصالح اعضای جامعه وقوف دارد و هر آنچه برای سعادت و کمال آنها ضرورت دارد [را] پیش‌بینی کرده است (شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۵۹ و ۳۶۰).

انسان مرکب از روح و جسم است و دارای زندگی دیگری غیر از زندگی این جهان است، از این رو، کمال‌یابی‌اش دارای هدف و غایت است و در نهایت، همه تکامل‌ها به

کمال حقیقی و الهی منتهی می‌شود و چون قوانین بشری و این جهانی نمی‌توانند قوانین جامعی باشند که هم به‌لحاظ مادی و هم به‌لحاظ معنوی پاسخ‌گوی نیاز انسان باشند، ارسال پیامبران از سوی خداوند ضرورت پیدا کرده است و پیامبران دارای کامل‌ترین برنامه برای رساندن انسان‌ها به کمال مطلوب هستند. در واقع، پیامبران الهی، نخستین دعوت‌کنندگان جوامع بشری به زندگی جمعی بوده‌اند و بشر به‌وسیله مقام نبوت، متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردید (شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۶۲).

به این ترتیب، اسلام نه تنها به کمال فردی انسان‌ها توجه کرده است بلکه از کمال اجتماعی او نیز غفلت نکرده است تا جایی که کمال فردی او را منوط به کمال اجتماعی دانسته و از این جاست که به تشکیل جامعه و امت توجه کرده است و تأسیس حکومت الهی و تعیین مرکز رهبری دینی را در سرلوحه خود قرار داده است و این سنت الهی و روش صحیح پیامبران است که از سوی خداوند مبعوث بوده‌اند و چشم‌انداز نهایی آن تحقق جامعه مطلوب خواهد بود که قرآن کریم به آن وعده داده است و باور به تعالیم و احکام الهی و رفتار بر اساس نظام ارزشی اسلام را شرط تحقق آن و جانشینی خداوند در زمین بیان کرده است (سوره نور: ۵۵).

توجه اسلام به حیات اجتماعی تنها به این بعد خلاصه نمی‌شود، بلکه در بعد رفتاری نیز اعضای جامعه را به رفتار درست با همدیگر و تعامل مناسب برانگیخته است. نیکوکاری به یکدیگر، نیکی به پدر و مادر، ارتباط با خویشاوندان (صله رحم)، کمک به حل مشکل اعضای جامعه، برطرف ساختن غم و اندوه از افراد و نظایر آن که در اسلام مورد تأکید فراوان قرار گرفته است - مانند روایاتی که در منابع حدیثی از قبیل بحارالانوار ج ۷۱، وسایل الشیعه ج ۱۶ و مستدرک الوسایل الشیعه ج ۱۲ آمده است - حکایت از توجه اسلام به جامعه و نیازهای اعضای آن است. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُونَ فِي تَبَارِهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا أَشْتَكِيَ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَ الْحُمَى» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۲: ۴۲۴)؛ مؤمنان در نیکوکاری، مهربانی و عاطفه‌ورزی همانند بدن هستند که اگر عضوی از آن، دچار درد شود، بقیه اعضا با شب‌بیداری و تب‌داری با آن هم‌دردی می‌کنند.

البته شرط رسیدن به کمال برای جامعه، طی کردن درست مسیر دست‌یابی به آن است و

اگر عده‌ای این مسیر را درست طی نکنند یا در طول مسیر از حرکت باز ایستند، کمال‌طلبی نیز دچار مشکل می‌گردد. از این‌رو، آنچه موجب اخلال در نظم جامعه است و آن را از اهدافش باز می‌دارد، مانع کمال و سعادت جامعه است و قرآن کریم اموری چون فسق و فجور (اسراء: ۱۶)، ظلم و ستم (نحل: ۶۱)، فساد و گناه (روم: ۴۱)، تکذیب نشانه‌های خداوند (اعراف: ۱۸۲)، فراموشی نعمت‌های خدا (انعام: ۴۴)، کفر ورزیدن (آل عمران: ۱۷۸)، عدم ایمان به آخرت (نمل: ۴)، انحراف از مسیر حق (صف: ۵) و نظایر آن را مانع رسیدن جامعه به کمال برشمرده است و بر منطق قطعی خود که: «لَإِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَإِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ (ابراهیم: ۷) اصرار ورزیده است.

### علوم اجتماعی اسلامی

در اسلام، عقل و نقل دو منبع اصلی تولید دانش به‌شمار می‌روند و دانش‌ها در صورتی که از این دو منبع، بهره‌ای داشته باشند به وصف اسلامیت متصف می‌شوند. عقل، قوه شناخت آدمیان است که از طرف خداوند در وجود آنها به ودیعت نهاده شده و چون به نور هدایت الهی روشن است، قدرت نورافشانی دارد. نقل نیز دارای دو بال است، یکی وحی الهی که در قالب قرآن کریم معرفی گردیده است و فهم آن مستلزم آشنایی با مبانی تفسیر و شأن نزول آیات الهی است و دیگری سنت معصومان علیهم‌السلام که گفتار و کردار آنان است و در منابع معتبر ضبط گردیده است و با اجتهاد و کوشش روش‌مند قابل فهم است. علاوه بر این، دو منبع حس و شهود نیز در دست‌یابی به معرفت نزد مسلمین معتبر می‌باشند و بسته به نوع معرفت، میزان بهره‌گیری از این منابع متفاوت خواهد بود. از این‌رو، دانشی مثل فلسفه با توجه به موضوعش استفاده‌اش از حس محدود و از شهود بیشتر است (پارسانیا، ۱۳۸۲: ۸-۹) و در علوم اجتماعی به عکس خواهد بود؛ یعنی استفاده آنها از حس بیشتر و از شهود کمتر است، ولی به هر صورت، هر چهار منبع عقل، وحی، حس و شهود برای رسیدن به معرفت اجتماعی، معتبرند.

ضرورت ارتباط و تعامل اجتماعی و پرهیز از تشمت و پراکنندگی (آل عمران: ۱۰۳)، پیش‌گویی فراگیری عذاب جوامع و تفرق گروه‌های اجتماعی (انعام: ۶۵)، قطعی بودن وعده‌های الهی (مؤمن: ۷۷)، جنبه‌های الگویی انسان‌ها (ممتحنه: ۴)، میزان بودن وحی (احزاب:

۲، پیروی نکردن از غیرمسلمانان (احزاب: ۱)، گسترش حوزه مطالعه و تحقیق به تاریخ جوامع و سرنوشت ملل (روم: ۴۲) و در نهایت وعده به تحقق جامعه مطلوب (نور: ۵۵) از نمونه‌های ورود وحی به عرصه حیات اجتماعی انسان است.

افزون بر این، خداوند پیامبرش را از دانش اجتماعی جامعه بی‌نیاز ندانسته و او را به استفاده از علوم، معارف، آراء و نظرات مردم سفارش کرده است: «و شاورهم فی الامر» (آل عمران: ۱۵۹)، هرچند، در نهایت نظر رسول خدا برتر و حاکم است: «فإذا عزمّت فتوکل علی الله» (آل عمران: ۱۵۹) و بر اساس فرمان الهی باید ثابت قدم و استوار باشد: «فاستقم كما أمرت» (هود: ۱۱۲).

اصول حاکم بر کنش‌های متقابل اعضا (ارتباط با خالق، طبیعت، خود و دیگران)، زندگی و جامعه مطلوب، سرگذشت و سرنوشت جوامع پیشین، ضوابط و معیارهای شناخت اجتماعی، کمک به حل مشکلات و مسائل جامعه، اعانت بر اصلاح امور اعضای جامعه، حمایت‌های اجتماعی از اقشار خاص، اصول و قواعد رفتار و عمل اعضای جامعه، شیوه‌های تأمین معیشت و اموری از این قبیل از منبع نقل استخراج می‌شوند.

بر همین مبنا، انواع تجزیه، تحلیل و پیش‌بینی‌ها از تحولات جوامع، جمعیت‌ها و شاخص‌ها، تیپ‌های متعالی و آرمانی از جوامع، طبقه‌بندی جوامع و گروه‌ها، نظریه‌پردازی‌ها و آینده‌نگری‌ها، راهکارها و پیشنهادهای حل مسائل و معضلات و نظایر آن از روش عقلی مدد می‌گیرند و با استفاده از روش‌ها و ابزارهای خاص به آنها تحقق می‌بخشند.

همچنین گردآوری اطلاعات در مطالعات میدانی، ثبت مشاهدات روزمره، تحقیقات پیمایشی و آزمایشی، مطالعات موردی، انواع نظرسنجی و مواردی مانند آنها بیشتر با استفاده از منبع حس به دست می‌آیند.

به هر ترتیب، باید گفت علوم اجتماعی اسلامی، علومی هستند که برای دست‌یابی به معرفت می‌توانند از هر چهار منبع عقل، نقل، حس و شهود بهره‌گیرند و البته طراحی روش‌ها و ابزار دست‌یابی به معرفت‌های ناشی از آنها به تمهید شرایط و جهد و کوشش عالمانه نیاز دارد. با وجود این، اشاره به این نکته لازم است که صدرالمآلهین شیرازی بر منبع‌بودن درون‌مایه‌های معرفتی جوامع از وحی ناب صحه گذارده و جایگاه آموزه‌های

و حیانی در شکل‌دهی دانش‌ها را برجسته می‌داند. او ضمن تقسیم‌بندی فیلسوفان پیشین به دو دسته رومی و یونانی، با بیان این‌که علم و حکمت به وسیله آنها در عالم گسترش یافته، بر این نکته اصرار دارد که اینان دانش خود را از مخزن علم و نور نبوت اخذ کرده‌اند: «... لأنهم كانوا مقتبسین نور الحکمة من مشکوة النبوة»؛ (شیرازی، ۱۳۷۸: ۲۴۲ و ۲۴۳) فیلسوفان روم و یونان دانش خود را از مشعل فروزان نبوت اخذ کرده‌اند.

### تمایز علوم اجتماعی اسلامی و غیراسلامی

قرآن و سنت از نگاه اسلامی علاوه بر منبع تولید دانش‌بودن، میزان داوری درباره سایر دانش‌ها نیز می‌باشند و نه تنها اعمال و رفتار با آنها سنجیده می‌شود و بر عقل عملی بشر نظارت دارند، بلکه معارف بشری که محصول عقل نظری هستند نیز باید بر آنها عرضه شوند و در صورتی قابل قبول‌اند که از صافی این دو منبع عبور کنند. به این دلیل، کاربرد علوم مختلف در جامعه اسلامی زمانی که در تعارض با این منابع نباشند، با محدودیت روبه‌رو نیستند.

همان‌طور که اشاره شد دو روش حس و عقل، روش‌های معمول تولید علوم اجتماعی در غرب هستند و بیان شد که در تولید علوم اجتماعی اسلامی نیز این دو روش کاربرد دارند. «حس» در مراحل ابتدایی دست‌یابی دانشمند به اطلاعات، به او مدد می‌رساند و هرچند افاده معانی کلی نمی‌کند، اما کلید ورود به علوم کلی و جزئی است و در حد معرفت‌های بی‌نیاز از کاوش‌های دقیق معتبر است و لذا گفته شده است: «من فقد حساً فقد فقد علماً» (طوسی، ۱۳۶۱: ۳۷۵) «عقل» - حتی عقل ابزاری - نیز در حد خودش مورد تأیید اسلام است و آنچه به‌عنوان عقل معاش در منابع و آموزه‌های دینی مورد تأکید قرار گرفته است (نهج‌البلاغه: نامه ۶۳ و کلمات قصار: ۱۱۳)، بر همین نکته دلالت دارد. لذا موضع اختلاف ما با جهان غرب در موضوع علوم به خصوص علوم اجتماعی، نه در روش تجربی بودن و نه در تعقلی بودن آنها - که این دو در حد ظرفیت‌های وجودی‌شان نزد ما نیز معتبر و دارای کاربردند - بلکه در این است که اولاً برخی از برداشت‌ها و یافته‌های ذهنی خود را که جنبه ایدئولوژیک دارد، تحت عنوان علم بر جوامع قالب کرده‌اند، ثانیاً شیوه کسب معرفت علمی را روش برتر و معتبر و سایر روش‌ها را غیرمعتبر تلقی می‌کنند و ثالثاً از روش‌های

مبتنی بر وحی و سنت که مورد تأیید جوامع اسلامی است در تولید شناخت بهره نمی‌گیرند و بلکه این روش‌ها و منابع متخذ از آنها را نامعتبر می‌دانند.

البته هم‌چنان که بنتون<sup>۱</sup> نیز تأکید دارد، نقد علم‌گرایی مدرن به معنای آن نیست که این پژوهش‌ها بی‌فایده‌اند یا شناختی که تولید می‌کنند، نادرست است بلکه بدان معناست که باید در مورد توضیح اطلاعاتی که تولید می‌کنند، مراقب باشیم. همواره اهمیت دارد که مسائل را به صورت سیاه و سفید نبینیم و توجه داشته باشیم که داده‌ها، نقطه شروع‌اند و چه‌بسا متغیرهای روانی موجود باشند که باید به حساب آیند، یا تفاوت‌های فرهنگی در نتایج محاسبات دارای تأثیر باشند (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۳۲۳).

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار که به موضوع چیستی علوم اجتماعی اختصاص یافت با بیان اهمیت موضوع، به تعریف و نوع ترکیب آن اشاره و رویکردهای اصلی علوم اجتماعی مشتمل بر سه پارادایم اثباتی، تفسیری و انتقادی تشریح گردید و بیان شد پارادایم اثباتی بر مشابهت علوم اجتماعی با علوم طبیعی تأکید می‌ورزد و مطالعه پدیده‌های اجتماعی را با روش‌های متداول در علوم طبیعی که روش‌هایی تبیینی است، توصیه می‌کند. در برابر آن، پارادایم تفسیری، مطالعه پدیده‌های انسانی را وظیفه علوم اجتماعی می‌داند و بر تمایز آنها از علوم طبیعی اصرار دارد و برای عقلانیت انسانی و فهم معنای کنش انسان‌ها اهمیت قائل است و برای مطالعه آن بر روش‌های تفهیمی که مستلزم ارتباط هر چه بیشتر با کنشگران است مانند مشاهده مشارکتی و مصاحبه‌های آزاد تأکید دارد. پارادایم انتقادی که در صدد است نقاط قوت و ضعف دو پارادایم فوق را جبران کند، با ملاحظه زمینه اجتماعی وقوع پدیده‌ها و تأثیر متقابل آنها با یکدیگر، به نقد درونی و تحلیل تعارضات موجود در جامعه می‌پردازد. از نگاه این پارادایم، اثبات‌گرایی به دلیل تأکید بر انطباق عوامل انسانی بر شرایط پدیده‌های طبیعی، قدرت و منزلت عامل انسانی را نادیده می‌گیرد و تفسیرگرایی نیز به دلیل محدودسازی او در کنش، زمینه بروز خلاقیت را از او سلب می‌کند و قدرت هیچ‌گونه

1. Bentoon

عکس‌العملی در برابر عوامل بیرونی ندارد. به همین سبب، روش‌هایی که به لایه‌های زیرین و پنهان واقعیت نقب می‌زنند، نظیر تحقیق اقدامی، تحلیل گفتمان و مطالعات تاریخی مورد تأکید این رویکرد است.

سپس ماهیت علوم اجتماعی و منابع کسب معرفت در آنها مورد اشاره قرار گرفت و بیان شد که بیشترین داده‌های این علوم از طریق سه منبع حس، عقل و وهم اخذ گردیده است و نمونه‌های آن نیز بازگو گردید. آن‌گاه مبانی معرفتی علوم اجتماعی شامل ابعاد هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، روش‌شناسی، ارزش‌شناسی و غایت‌شناسی مورد تحلیل و بازاندیشی قرار گرفت و در پایان با اشاره به ظرفیت‌های اندیشه و فکر اسلامی در تولید علوم اجتماعی مبتنی بر آموزه‌ها و مبانی دینی، ویژگی‌های آن مورد بررسی قرار گرفت و بخش عمده‌ای از این نوشتار، در پی آن بود تا ثابت کند برای رسیدن به آگاهی‌های اجتماعی، علاوه بر منابع حس، دانش عامه و عقل ابزاری که در این علوم رایج است، می‌توان از منابع دیگر نیز در شکل‌دهی دانش‌های اجتماعی مدد گرفت و اگر جایگاه و منزلت این منابع به درستی تبیین شوند ما را در فهم بهتر این علوم و نشان دادن آنها در جایگاه صحیح‌شان یاری خواهند رساند و از همین جاست که توجه به رویکرد اسلامی در علوم اجتماعی ضرورت پیدا می‌کند. به این ترتیب، باید گفت علوم اجتماعی اسلامی، علمی هستند که برای دستیابی به معرفت از هر چهار منبع عقل، نقل، حس و شهود بهره می‌گیرند و همچنان که وحی در ساختار دادن به مبانی فکری و اندیشه‌های اندیشمندان در جامعه اسلامی نقش مؤثری دارد، شهود روش‌مند نیز دارای چنان قدرتی است که می‌تواند برای اندیشمندان از گره‌های علمی چاره‌جویی کند و این امر برای اندیشمندان علوم اجتماعی نیز میسر است و با رعایت مراتب آن می‌تواند در حل گره‌های علمی به عالم اجتماعی مدد رساند.

## کتابنامه

\* قرآن کریم

\* نهج البلاغه

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۶)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سروش.
۲. استونز، راب (۱۳۸۷)، متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، ترجمه: مهرداد میردامادی، تهران: نشر مرکز.
۳. اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۳)، درآمدی بر نظریه فرهنگی، ترجمه: حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
۴. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۰)، مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. بلیکی، نورمن (۱۳۹۱)، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه: سیدمحمدرضا حسنی، محمدتقی ایمان و سیدمسعود ماجدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۶. بنتون، تد و یان کرایب (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه: شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: نشر آگه.
۷. پارسانیا، حمید (۱۳۸۲)، «روش‌شناسی فلسفه سیاسی و علم سیاست»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۲.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، «روش‌شناسی و اندیشه سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۸.
۹. تریگ، راجر (۱۳۸۴)، فهم علم اجتماعی، ترجمه: شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر نی.
۱۰. دورکیم، امیل (۱۳۶۸)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۸)، مقدمه بر علوم انسانی، ترجمه: منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: ققنوس.



۱۲. ریتزر، جورج (۱۳۷۷)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
۱۳. سایر، آندرو (۱۳۸۸)، روش در علوم اجتماعی - رویکردی رئالیستی، ترجمه: عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۴. شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۸۵)، دایرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی، ج ۷، تهران: کیهان.
۱۵. شرت، ایون (۱۳۸۷)، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۱۶. شریف، میرمحمد (۱۳۶۲)، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۴، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۷. شیرازی، صدرالدین (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۹، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق)، المبدأ و المعاد، بیروت: دارالهادی.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۰)، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، تصحیح و مقدمه: سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، رساله فی الحدوث، تحقیق و تصحیح: سیدحسین موسویان به اشراف سیدمحمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۱. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۴ق)، بدهیه الحکمة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۲. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۱)، أساس الاقتباس، تصحیح: مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. فلیک، اووه (۱۳۸۷)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۲۴. فی، برایان (۱۳۸۳)، پارادایم‌شناسی علوم انسانی، ترجمه: مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۵. کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه، گروه مترجمان، ج ۹، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
۲۶. کوزر، لیوئیس (۱۳۸۳)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
۲۷. گروه مؤلفان (۱۳۹۱)، فلسفه علم، ترجمه: منصور نصیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۸. گولد، جولوس و ویلیام کولب (۱۳۸۴)، فرهنگ علوم اجتماعی، به کوشش: محمدجواد زاهدی، تهران: مازیار.
۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱)، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان.
۳۰. مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۳)، دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
۳۱. ملکیان، مصطفی (۱۳۷۸)، تاریخ فلسفه غرب، ج ۳، قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
۳۲. نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲۸، قم: مؤسسه آل‌البیت علیه السلام.